

# مجله ایران‌شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

تابستان ۱۳۷۴ (۱۹۹۵ م.)

سال هفتم، شماره ۲

## زبان و خط ما

«اگر پهلوان پیری را ببینید که در روزگار جوانی پیروزیها دیده و نامش در سراسر جهان پیچیده و اکنون سالخورده و ناتوان شده و باز بچه دست کودکان کوچه و بازار گشته چنان که هر یک به بهانه دستگیری آزارش می دهند و به چاله و سنگلاخش می افکنند، آیا جوانمردی، شما را بر آن نمی دارد که به دفاع از او برخیزید و از چنگ طفلان شریر یا نادان نجاتش دهید؟ پس چرا از زبان فارسی دفاع نمی کنید؟»

زبان فارسی همان پهلوان نامدار است. روزگاری این زبان کشوری را، از دهلی تا قسطنطنیه و از فرغانه تا بغداد، گشوده بود. پادشاهان عثمانی و هند سخن گفتن به این زبان را هنر و افتخار خود می شمردند. کشورگشایان خونریز مغول تاج از سر شهریاران می ربودند اما پیش او، فارسی پهلوان، به ستایشگری می آمدند، امروز ناتوان است. ناتوانی زبان، ناتوانی کسانی است که به آن سخن می گویند، ما بهانه می آوریم و گناه درماندگی و بیچارگی فکری خود را به گردن زبان فارسی می اندازیم. زبان هر قوم آینه تجلی ذهن و اندیشه اوست. درود بر آن که گفت: «خسود شکن آینه شکستن

خطاست...»

زنده یاد پرویز ناتل خانلری کمی بیش از پنجاه سال پیش در مقاله‌ای به دفاع از زبان فارسی پرداخت، که دو بند نخستین آن را در صدر این مقاله قرار داده‌ام. او هنگامی این موضوع بنیادی را مطرح ساخت که ایران از نظر سیاسی و اقتصادی یکی از تیره‌ترین ادوار تاریخی خود را می‌گذرانید. ایران در اشغال قوای متفقین بود. قوای اشغالگر، پادشاه مملکت را که وادار به استعفا شده بود همراه اکثر افراد خانواده‌اش به جزیره موریس در افریقا به تبعید برده بودند. از یک‌سو طرفداری کور از آلمان هیتلری تا بدان‌جا رسیده بود که با افزودن یکی دو کلمه به نام آدولف هیتلر، وی را بر اساس حروف ابجد «امام زمان» معرفی می‌کردند تا به شیعیان خوش‌باور مژده بدهند که «امام» در راه است و تکلیف شرعی آنان است که مقدم سربازان «امام» را، که می‌پنداشتند به‌زودی از راه قفقاز به ایران خواهند رسید، گلباران کنند. از سوی دیگر حزب نیرومند توده حل تمام مشکلات ایران را در اطاعت کورکورانه از استالین می‌دانست، و اتحاد جماهیر شوروی را قیله نوجوانان و جوانان و روشنفکران ایران قرار داده بود. سرکشی عشایر از یک‌طرف و قدرت یافتن راهزنان از طرف دیگر و در نتیجه نبودن امنیت حتی در پایتخت مملکت، و از همه مهمتر نبودن حداقل مواد غذایی در شهرها، و سلطه کامل «نان سیلو» در تهران، فرصتی برای کسی باقی نگذاشته بود که جز به قوت لایموت و اندکی امنیت به چیزی دیگر بیندیشد. در چنان روزگاری افرادی انگشت‌شمار مانند زنده‌یادان عباس اقبال آشتیانی و پرویز ناتل خانلری که صاحب‌نظر بودند و دردشناس و آینده‌نگر و علاقه‌مند به ایران، در نوشته‌های خود به این موضوع تکیه می‌کردند که در آن آشفته‌بازار، هرگز نباید از ایران و حفظ تمامیت ارضی ایران و فرهنگ ایران و زبان فارسی غافل بود. خانلری در مقاله «دفاع از زبان فارسی»، به جای آن که به شیوه معمول، پای ابر و باد و مه و خورشید و فلک، یا فلان سیاست خارجی را در گرفتاریهای زبان فارسی به میان بکشد، انگشت اتهام را به سوی برخی از نخبگان مدعی اصلاح زبان فارسی دراز می‌کند و می‌گوید: «ناتوانی زبان، ناتوانی کسانی است که به آن سخن می‌گویند. ما بهانه می‌آوریم و گناه درماندگی و بیچارگی خود را به گردن زبان می‌اندازیم.»

خانلری در آن مقاله عیبهایی را که مدعیان «اصلاح زبان فارسی» بر این زبان می‌گیرند به اختصار برمی‌شمرد و به یکایک آنها جواب می‌دهد. وی به مدعیان پاکسازی زبان فارسی از کلمه‌های عربی — یعنی کلماتی که بیش از هزار سال است در

زبان فارسی به کار می‌رود و عموماً با تغییر تلفظ و در مواردی با تغییر معنی — می‌گوید «زبان خالص مانند نژاد پاک، افسانه‌ای است که خواب می‌آورد.» او زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی را به‌عنوان شاهد ذکر می‌کند که مملو از لغات خارجی است و کسی هم به فکر پاک کردن آن زبانها نیفتاده است. بر گروه لغت‌سازان می‌تازد که «امروز کار به جایی رسیده است که هر کس خواندن و نوشتن می‌داند اگرچه سر و کارش با ادبیات نیست، از روی تفنن لغت هم می‌سازد». وی در ضمن شیوه‌های گوناگون لغت‌سازی این لغت‌تراشان و نقص کار هر یک از آنان را نیز یاد می‌کند. او از کسانی که می‌گویند «برای تعبیر بسیاری از معانی در فارسی الفاظی نیست»، می‌پرسد «این معانی تازه را از کجا آورده‌اید؟ معنی بی‌لفظ که در ذهن کسی نمی‌گنجد. مگر آن که این معنی را از لفظی خارجی آموخته و معادل آن را در زبان فارسی نیافته باشید». اگر این معانی، «اصطلاح علمی یا فنی است، حق با شماست. اما این عیب فارسی‌زبانان است نه نقص فارسی... وقتی که شما در تمدن پیشرو بودید لغاتی در زبان شما وجود داشت که در زبانهای دیگر نبود». در زبان عربی این گونه لغات قدیم فارسی و یا ترجمه آنها هنوز فراوان است و اکنون عکس این حال پیش آمده و این گناه زبان نیست. و سرانجام با تأثر تمام می‌نویسد «زبان فارسی بیچاره به بد روزی افتاده است. باید برای رهایی او چاره‌ای جست...».

خانلری در آن روزگار درباره این موضوع مهم تنها به طرح دو سه نکته اساسی بسنده کرده است، در حالی که امروز زبان فارسی به‌مراقب بیش از آن دوران نیازمند دفاع است زیرا بر زبان فارسی در طی نیم قرن اخیر، هم در ایران و هم در خارج از ایران آسیبهای بسیار وارد گردیده است، نه از سوی دشمنان، بل از سوی دوستان!

واقعیت این است که در این پنجاه سال، هم ما ایرانیان زبان فارسی را خیلی یکدستی گرفته‌ایم و هم گروهی از خارجیان دست‌اندرکار آموزش زبان و ادب فارسی در دانشگاهها یشان. اگر کسی این سخن را قبول ندارد، اجازه بفرمایید بنده به‌عنوان کسی که سالها زبان و ادب فارسی را در ایران، در دبیرستان و دانشگاه تدریس کرده است و از شیوه تعلیم زبان و ادب فارسی در دانشگاههای امریکا نیز پربخبر نیست، دلایل خود را برای اثبات این مدعا، به‌اختصار، به عرض برساند.

به‌دوره تحصیل خود در یکی از دبیرستانهای ایران برگردیم. مگر جز این بود که هرگاه یکی از معلمان ریاضی، فیزیک، شیمی... غیبت می‌کرد، معمولاً مسؤول دبیرستان، آن کلاس را تعطیل می‌کرد، ولی وقتی معلم زبان فارسی در سر کارش حاضر

نمی‌شد، همان شخص یکی از کارمندان اداری مدرسه را به کلاس درس فارسی می‌فرستاد، یقیناً با این استدلال که او فارسی می‌داند و می‌تواند به بچه‌ها درس بدهد. چون اعتقاد بسیاری از دست‌اندرکاران این بود و شاید هنوز هم باشد که تعلیم زبان و ادبیات فارسی برخلاف درس‌هایی مانند فیزیک و شیمی و ریاضی تخصص لازم ندارد. از سوی دیگر، به نظر شاگردان، بسیاری از ما معلمان زبان فارسی — برخلاف دبیران رشته‌های مختلف علوم — «خوش نمره» بودیم، چون به شاگردان ضعیف و کم‌سواد هم نمره قبولی می‌دادیم. دانش‌آموزان که به درستی دست ما را خوانده بودند، به نمره قبولی که به آنان می‌دادیم اکتفا نمی‌کردند و تازه چانه می‌زدند که آقا، چرا هفت، و نه ۱۵ یا ۱۶؟ (در سالهایی که حداقل نمره قبولی در درس فارسی ۱۰ بود، اعتراض می‌کردند که چرا ۱۰؟ و نه بیشتر). در حالی که همین شاگردان اگر در درس‌های علوم با ۲۵/۰ کمتر از حد نصاب نمره قبولی تجدید یا مردود می‌شدند کمتر پیش می‌آمد که از معلمان آن درسها گله‌مند باشند تا چه رسد که به آنان اعتراض کنند. درباره بی‌توجهی ما معلمان زبان فارسی به کارمان مثالی دیگر به عرضتان برسانم. در آن سالها، در ایران تقریباً همه مسؤولان اداری از این موضوع شاکی بودند (مقصود دوره پیش از حکومت اسلامی است) که نه تنها دیلمه‌های دبیرستانها، بلکه بیشتر لسانسیه‌های دانشگاهها هم از عهده نوشتن یک تقاضانامه دو سه سطر بر نمی‌آیند. و این امر به‌طور کلی درست بود. ولی اگر کسی در آن سالها نمره امتحانهای ثلث اول و دوم و سوم انشاء دانش‌آموزان را در یک سال تحصیلی — از سال سوم ابتدایی تا ششم متوسطه — در سراسر کشور مورد بررسی قرار می‌داد، متوجه می‌گردید که بسیار بسیار به‌ندرت دانش‌آموزی در «انشاء» (که در همان سالها بعضی از دانش‌آموزان آن را «انشاه» می‌نوشتند) نمره تجدیدی گرفته است. وقتی ما به دانش‌آموزان به رایگان در درس‌های مربوط به زبان فارسی نمره قبولی می‌دادیم چگونه می‌توانستیم توقع داشته باشیم که آنان کار کنند و زحمت بکشند تا از جمله درست‌نویسی را بیاموزند. به نظر بنده، دانش‌آموزان به‌هیچ وجه در این باب گناهکار نبودند. زیرا در نظر شاگردان — که هر یک از ما نیز دوران شاگردی را گذرانده‌ایم — همه درسها یکسان است و موضوع تنها بستگی به طرز تلقی معلم دارد. وقتی معلم درس خود را جدی نمی‌گرفت، طبیعی است که شاگردان نیز برایش تره خرد نمی‌کردند. چنان که در دبیرستان البرز تهران که چند سالی در آنجا تدریس می‌کردم، کلاسهای درس نقاشی از سال اول تا پنجم — که معلمش مردی جدی و سختگیر بود — همیشه آرام بود و صدا از کسی در نمی‌آمد، ولی در همان مدرسه، در کلاس درس خط که معلمش از عهده

اداره کلاس بر نمی‌آمد، همیشه آن‌چنان جار و جنجالی برپا بود که معلمان کلاسهای مجاور آن کلاس به سختی می‌توانستند درس بدهند. در حالی که در نظر دانش‌آموزان، خط و نقاشی — از نظر اهمیت — هر دو در یک حد قرار داشتند.

شاهدی دیگر: روزی در امتحان ثلث سوم زبان فارسی یکی از کلاسهای دوم همان دبیرستان، وقتی به همکاری کهنسال که مشترکاً از دانش‌آموزان کلاس او امتحان می‌کردیم، گفتم این شاگرد خیلی ضعیف بود و نمره‌اش بیش از ۴ یا ۵ نیست، او با لحنی پدرا نه به من گفت، وقتی در امتحان، دانش‌آموزی قطعه‌ای را قرائت می‌کند و شعری هم از بر می‌خواند، درباره‌ی دستور زبان هم یکی دو سؤال از او می‌کنیم و چند لغت هم از او می‌پرسیم، «وجدان» به ما حکم می‌کند که حداقل به او نمره قبولی بدهیم. با احترام از وی پرسیدم: یعنی بی‌توجه به درستی جوابهای دانش‌آموز؟ و چون پاسخ مثبت داد، گفتم متأسفانه تاکنون بر اساس این «ضابطه» به دانش‌آموزان نمره نداده‌ام. پس آرام از جلسه خارج شدم و به سراغ رئیس دفتر دروس دبیرستان رفتم و خواهش کردم که بی‌سر و صدا معلم دیگری را به جای من بدقلق به آن اطاق بفرستد و چنین شد.

مثالی دیگر: در دهه سی، مقامهای وزارت فرهنگ برای آن که توجه دانش‌آموزان را به اهمیت درس فارسی در دبیرستانها جلب کنند تصمیم گرفتند نمره قبولی سه درس فارسی را استثناء از ۷ به ۱۰ افزایش بدهند (شاید در این امر زنده یاد دکتر عیسی صدیق که به زبان فارسی و فرهنگ ایران صمیمانه عشق می‌ورزید نقشی اساسی داشت). این کار انجام پذیرفت. معمولاً پس از اعلام این امر، شاگردانی که قبلاً در زبان فارسی نمره‌هایی کمتر از ۱۰ می‌گرفتند، یا می‌بایست بیشتر کار می‌کردند تا حداقل نمره ۱۰ بگیرند، و یا اگر به چنین کاری تن در نمی‌دادند تعداد دانش‌آموزان تجدیدی یا مردود در این درسها بایست نسبت به سالهای پیش در حدود  $\frac{3}{4}$  افزوده می‌گردید. ولی این پیش‌بینیها درست از آب درنیامد، زیرا نه دانش‌آموزان زحمت بیشتری کشیدند و نه تعداد تجدیدیها و مردودین این درسها افزایش یافت. چرا؟ زیرا عموماً ما معلمان زبان فارسی به کسانی که در سالهای پیش نمره هفت می‌دادیم تا تجدید نشوند و از شرشان خلاص شویم، از آن به بعد به همان شاگردان، و با همان سواد، نمره ۱۰ دادیم. در نتیجه از این امامزاده نیز معجزه‌ای به‌وقوع نپیوست. در حالی که البته ما معلمان زبان فارسی دبیرستانها همواره از بی‌توجهی اولیای امور و دانش‌آموزان و والدین ایشان نسبت به زبان فارسی سخت گله‌مند بودیم!

بعدها آمدند و سه ساعت درس زبان فارسی را در یک نیمسال تحصیلی در تمام

رشته‌های تحصیلی دانشگاه‌های ایران اجباری اعلام کردند. ظاهراً مقصود این بود که دانشجویان اگر در دوره دبیرستان نتوانسته‌اند درست نوشتن را بیاموزند، اینک در سطح دانشگاه در یک دوره فشرده جبران مافات بکنند، ولی ما استادان زبان فارسی در کلاس اول دانشکده‌های فنی و دندان پزشکی و پزشکی و رشته‌های ریاضی و فیزیک و... در این درس جدید، باز، با آب و تاب و طمأنینه، فی‌المثل قصیده

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا قدم زین هر دو بیرون نه، نه این جا باش و نه آن جا

و نظائر آن را به دانشجویان بیچاره‌ای که هاج و واج مانده بودند درس دادیم بدین گمان باطل که کاری کرده‌ایم کارستان! در حالی که نمی‌دانستیم با این کار، دانشجویان را در این مرحله از تحصیل در دانشگاه نیز از زبان و ادبیات فارسی سخت متنفر می‌سازیم. بهانه ما چه بود؟ می‌گفتیم نگارش نثر معاصر و یا آشنایی با شعر معاصر که احتیاجی به معلم و کلاس درس ندارد!

این، بخشی از کارهایی بود که ما در ایران برای اعتلای زبان فارسی انجام می‌دادیم! در سالهای اخیر در ایران چه دسته‌گلی بر سر زبان فارسی زده‌اند، خدا دانا است. فقط می‌دانم که ضمن برگزاری کنفرانسها و کنگره‌های گوناگون در ایران و هند و پاکستان بر اهمیت زبان فارسی تأکید می‌کنند که البته موجب کمال خوشوقتی است، ولی در ضمن می‌دانیم که هم برطبق اصل شانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، تمام دانش‌آموزان دبیرستانهای کشور ملزم گردیده‌اند در همه رشته‌های تحصیلی، شش سال به تحصیل زبان عربی بپردازند، و هم در به کار بردن کلمه‌های بسیار مهجور عربی مانند «اسوه» و «مشوه» و «منسی» و... در سخنرانیها و روزنامه‌ها پروایی به خود راه نمی‌دهند.

اما، در شانزده هفده سال اخیر که ما ایرانیان دسته‌دسته و به علل گوناگون با فرزندان خود ایران را ترک کرده و راهی سرزمینهای بیگانه شده‌ایم، به‌طور طبیعی و به‌مرور زمان، زبان فارسی «نسل دومی»های ما با زبان کشور میزبان از نظر واژگان و قواعد گرامری و امثال آن آمیخته شده و از جمله، ترکیبهای عجیب و غریبی در زبان فارسی به‌وجود آمده است مانند: «نامه را میل (mail) کردن!» و کاری را «فال (follow) کردن» و صدها نمونه دیگر که در بین فارسی‌زبانان مقیم امریکا رواج یافته است و به یقین هموطنان مقیم سوئد و نروژ و دانمارک و هلند و فنلاند و روسیه و آلمان و... نیز در این کار از ما ساکنان امریکا عقب نمانده‌اند. کاربرد چنین ترکیبهایی بیشتر در بین «نسل دومی»ها رایج است. ولی نه این که تصور کنید ما «نسل اولی»ها در

خارج از ایران بیکار نشسته و زبان فارسی را از نظر دور داشته‌ایم. خیر، برخی از ما، علاوه بر آن که در کاربرد ترکیبهای فارسی-انگلیسی از فرزندانمان عقب نمانده‌ایم، برای این که دین خود را به مام میهن نیز ادا کرده باشیم در این سالها در پنج قاره جهان در زیر عنوان دفاع از زبان فارسی به کارهایی دست زده‌ایم که ذکر آنها برای ثبت در تاریخ لازم به نظر می‌رسد تا آیندگان نپندارند که ما «سبکباران ساحلها» در این مدت دست روی دست گذاشته و ایران و زبان فارسی را از یاد برده بودیم.

خیر، در این سالها، برخی از ما ایرانیان، در غربت، به «لغت‌سازی» که تخصص چندانی هم لازم ندارد دست زده‌ایم. در گذشته، تئی چند، تنها در ایران به این کار می‌پرداختند ولی امروز در پهنه جهان، ما کارگاههای لغت‌سازی متعددی دایر کرده‌ایم. البته سابقه لغت‌سازی به سالها پیش از دوران پادشاهی رضاشاه و تشکیل فرهنگستان اول برمی‌گردد. چه در اواخر دوران قاجاریه بود که برخی از ایرانیان ایران دوست گمان بردند سبب شکست ما از روسیه تزاری، و یا علت عقب ماندن ما از کاروان تمدن اروپایی، تنها لغات عربی بوده است و دین اسلام. آنان می‌پنداشتند که اگر در قرنهای پیش لغات تازی در زبان فارسی راه نیافته بود و یا اگر ما زردشتی، مانوی، یا مزدکی باقی مانده بودیم و حتی اگر مسیحی و یهودی شده بودیم روزگاران بهتر از این بود که هست. ولی این وطن پرستان بدین واقعیت توجه نداشتند که دوران طلایی تمدن ما در دوران اسلامی از قرن سوم تا هفتم هجری به وجود بزرگانی چون ابوریحان بیرونی و محمد زکریای رازی و ابن سینا و خواجه نصیر طوسی و صدها دانشمند نامدار دیگری آراسته است که هم مسلمان بودند و هم بیشتر یا تمام آثار ارجمند خود را به زبان عربی — زبان علمی مسلمانان آن روزگار — می‌نوشتند، و هم بی‌تردید در نوشته‌های فارسی و یا گفتار خود کلمه‌های عربی را به کار می‌بردند.

امروز ما لغت‌سازان در سرزمینهای بیگانه چه می‌کنیم؟ در درجه اول و در بیشتر موارد برای معانی که در زبان فارسی برای آنها معادلی نداریم — و عموماً لغتهای علمی و فنی است — لغتی از دستگاه لغت‌سازی خود به مشتاقان عرضه نمی‌کنیم. ما بیشتر به جای کلمات عربی که بیش از هزار سال است در زبان فارسی به کار می‌رود و دیگر بیگانه به حساب نمی‌آیند و همه نیز معنی آنها را درمی‌یابند، کلمه‌های من‌درآوردی فارسی می‌سازیم و چون می‌دانیم کسی معنی آنها را فهم نمی‌کند، کلمه برساخته و نوظهور خود را در متن نوشته به کار می‌بریم و کلمه عربی رایج را در درون پرانتز یا کمانه می‌نویسیم تا خلق الله بفهمند چه می‌گوییم، و آن‌گاه توقع داریم که الفاظ برساخته ما را نه فقط عموم

هموطنان مقیم خارج از ایران، بلکه همه ساکنان ایران و افغانستان و تاجیکستان نیز به کار ببرند، در حالی که این نکته را از یاد برده ایم که «برد» نوشته‌های ما در خارج از ایران بسیار محدود است. آنچه را که ما در لوس‌انجلس، پاریس، واشنگتن، لندن، استکهلم، و سیدنی و... می‌نویسیم و چاپ می‌کنیم، تنها افرادی معدود می‌خوانند. به‌علاوه دولتی و قدرتی هم پشت سر ما نیست که لاف‌فارسی‌زبانان ایران را به استعمال کلمات برساخته ما مجبور سازد.

ناگفته نماند که به‌نظر نویسنده این سطور، زبان فارسی متعلق به یک گروه خاص از ایرانیان نیست، هر کس حق دارد درباره آن اظهار نظر کند، و از جمله به‌جای کلمه‌های رایج، الفاظی را که می‌پسندد پیشنهاد نماید، دیگران هم البته آزادند که رأی خود را درباره آنها اعلام کنند. ولی وقتی کسی درصدد است طرح او در یک کشور شصت میلیونی با آن سوابق فرهنگی به‌مرحله اجرا درآید، آیا نباید به اصطلاح پهنای کار را هم در نظر بگیرد؟!

البته ساختن لغات و اصطلاحات علمی و فنی فارسی در برابر کلمات اروپایی کاری ست بنیادی و لازم. چه درد اساسی ما هجوم هزاران اصطلاح علمی خارجی به زبان فارسی است که هر روز هم بر تعداد آنها افزوده می‌شود.

می‌پرسید لغت‌سازان ما چگونه کلمه‌هایی را در نوشته‌های خود به کار می‌برند؟ بنده برخی از الفاظی را که فقط در چهارمقاله به کار رفته است از نظر تان می‌گذرانم تا خود حدیث مفصل از این مجمل بخوانید. این است مشتی از خروار:

گوالیده (تکامل یافته)، وات (نشان)، رَمَن واتها (نشانه‌هایی که با هم نمایند یک آوایند)، تاشیده (طرح کرده)، ماژیده (مفرح)، دسک سادگی (سادگی فورم)، گسارش (مصرف)، هنایش (تأثیر)، تاشه (طرح)، مَرُوسش (تمرین)، برخیان (قربانیان)، تپه (ضربه). کلمه‌های زیر نیز، بی‌ذکر معادل رایج فارسی یا عربی آنها در مقاله به کار رفته است: گامه، سارا، پیغاره، گوالیدگی، چمهای پیچیده و تشنیکی Technical، توده‌مندتر، آغاله، شخم‌شیوه، تاشیداران، جداسری، دسک‌وات، زبر کشک، تاشیدار.<sup>۲</sup> سامانگری (مدیریت)، کارگزاران (هیأت اجرایی)، نامه (کتاب)، هموندانه (حق

عضویت)، رسایی (کامل)، داوخواهانه (داوطلبانه)، زنهارداران (هیأت امناء).<sup>۳</sup> دُشیادی (غیبت کردن)، سامان (نظم)، فلسفه روشنگشت (اشراق)، تندابه (ظ. سیل)، ستایه (تعریف)، ستایه بازگویانه (objective)، ستایه بازنمایانه (subjective)، منطق (کرویز)، کرویز یا پروهانگری (پروهان = برهان)، زاد و



فروزه‌ها (ذات و صفات [خداوند])<sup>۴</sup>.

پذیرش و سپردگی (تسلیم و توکل)، سپردگی هماد (توکل مطلق)، مانک (معنی)، سروا (حدیث)<sup>۵</sup>.

از طرف دیگر بعضی از ما که به زبان انگلیسی آشنایی کافی داریم، در مواردی نیز اسلوب نگارش زبان انگلیسی را — دانسته یا ندانسته — بر زبان فارسی بیچاره تحمیل می‌کنیم و می‌پنداریم که در زبان فارسی طرحی نو در انداخته‌ایم و ناممان در کنار نام کسانی چون ابوالفضل بیهقی و نصرالله منشی مترجم کیله دمنه و سعدی و دهخدا و... قرار می‌گیرد. یکی از شیرینکاریهای ما آن است که برخلاف قاعده معمول در زبان فارسی که کلمه‌هایی مانند «البته» و «اما» در آغاز جمله قرار می‌گیرند، با تقلید از جمله‌بندی انگلیسی، آنها را در وسط جمله و در بین دو نشانه «،» می‌آوریم که مطلقاً با طبیعت زبان فارسی هماهنگ نیست و...

در ضمن بسیاری از کسانی که در سنین نوجوانی از ایران خارج شده‌اند و در آن‌جا فرصت نیافته‌اند زبان فارسی را در حد متعارف یاد بگیرند، حالا وقتی به قول خودشان شعر «می‌نویسند» و یا قصه و داستان، عباراتی به کار می‌برند که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود. از حق نگذریم که این گروه در دیار غربت فرصتی هم برای آموختن نداشته‌اند. نشود که با گذشت چند سال دیگر، هیچ ایرانی از نوشته‌های ما «ایرانی‌تباران» مقیم امریکا سر در نیآورد!

تصور نفرمایید ما ایرانیانی که قریب بیست سال است در خارج از ایران به سر می‌بریم، اصلاح زبان فارسی را تنها به بیرون ریختن کلمه‌های عربی و ساختن لغات جدید منحصر ساخته‌ایم، خیر خوشبختانه در این مدت از تغییر خط یا اصلاح خط فارسی نیز غافل نبوده‌ایم. البته در این کار ما نیز دنباله‌رو کسانی هستیم که از اواخر دوره قاجاریه به بعد درباره این موضوع آرای بی‌اظهار داشته و پیشنهادهایی عرضه کرده‌اند. آنان علاوه بر کاربرد لغات عربی در زبان فارسی و دین اسلام، رسم خط فارسی را که با خط عربی بسیار نزدیک است نیز یکی از علل اساسی عقب‌ماندگی ما از غربیان می‌پنداشتند. در سالهای پیش برخی از طرفداران جدی تغییر خط پس از آن که پساً به سن گذاشتند و دنیا را بهتر شناختند از نظر خود عدول کردند، البته نه همه آنان. اظهار نظر درباره ضرورت اصلاح یا تغییر خط و پیشنهاد خطهای جدید هم چون برخلاف علوم پزشکی و فیزیک و کامپیوتر و ادبیات فارسی احتیاجی به تخصص ندارد، بازارش در این سالها در خارج از ایران گرم بوده است.



می‌توان از آن استفاده کرد.<sup>۱</sup> نمونه این خط را با اجازه مخترع آن در این‌جا نقل کردیم.

گروهی دیگر آفاتورک را مقتدای خود قرار داده‌اند و «پیشرفتهای شگفت‌انگیز» ترکیه را در شصت سال اخیر به رخ ما می‌کشند که ببینید ترکان از کجا به کجا رسیده‌اند. می‌پرسیم از کجا به کجا رسیده‌اند؟ اینان سبب این همه «ترقی» ترکان ترکیه را در این می‌دانند که آن بزرگمرد الفبای فارسی-عربی را سه طلاقه کرد و الفبای لاتینی را برگزید و بدین ترتیب از راست به چپ نوشتن را ممنوع ساخت، همان‌طوری که یکشنبه را به‌جای جمعه تعطیل رسمی اعلام کرد و سال هجری را به‌سال میلادی تبدیل کرد. از ایشان می‌پرسیم ترکان به کجا رسیده‌اند که ما نرسیده‌ایم؟ می‌گویند در آن کشور از جمله بیسوادی ریشه‌کن شده است. می‌گوییم در ژاپن با چند صد نشانه برای نگارش خط ژاپنی، آمارها نشان می‌دهد که حداکثر یک‌درصد مردم آن کشور بیسوادند.<sup>۲</sup> به‌علاوه در ایران هم در ده دوازده سال پیش از انقلاب اسلامی — با همین رسم خط موجود — از تعداد بیسوادان به‌نحو محسوسی کاسته شد.

و اما، اگر تا به‌حال درباره تغییر خط، تنها پیشنهاد داده می‌شد و به زبان دلالت و راهنمایی و خیرخواهی با ما بیخبران سخن می‌گفتند، اینک چند ماهی‌ست که در سرزمین امریکا که به «مهد دموکراسی» معروف است، گروهی از هموطنان عزیز که خود را به‌نام معرفی نکرده‌اند، ولی ظاهراً باید از درس‌خواندگان همین امریکای مهد دموکراسی باشند، جداً و بی‌بربرگرد، نه‌تنها به‌فکر تغییر خط فارسی به خط لاتین افتاده‌اند، بلکه بی‌محابا شمشیر را هم از رو بسته و با شعار «فارسی را باید با الفبای لاتین نوشت» به‌میدان آمده‌اند. اینان برنامه کار خود را در روزنامه‌ها آگهی کرده‌اند بدین شرح: «کنوانسیون اروپارسی (konvansiyon e Urofarsi Eurofarsi) Convention) فارسی را باید با الفبای لاتین نوشت...»<sup>۱</sup> (تاکید از کنوانسیون است نه از بنده نویسنده). اطمینان دارم که با هر یک از افراد محترم عضو این کنوانسیون سخن بگویند شرحی کشف در زبانهای استبداد از زبان ایشان خواهید شنید!

واقعیت آن است که همه این افراد — اگر از سر خودنمایی و یا برای رفع بیکاری مسأله تغییر خط را مطرح نکرده باشند، باید به‌ایشان گفت: سوراخ دعا را گم کرده‌اید. زیرا اینان یا نمی‌دانند و یا می‌دانند و به‌روی مبارک خود نمی‌آورند که از جمله، زبان انگلیسی که امروز زبانی جهانگیر شده است به‌خطی نوشته می‌شود که لاتینی‌ست و از چپ هم به راست نوشته می‌شود ولی صدها برابر بی‌حساب‌تر از خط فارسی‌ست و

خردمندی هم در بین انگلیسیان و امریکاییان ظهور نکرده است که مردم را به تغییر خط انگلیسی دعوت کند. طرفداران اصلاح یا تغییر خط فارسی به لاتینی از جمله می‌گویند در زبان فارسی برای S سه نشانه داریم (ث، س، ص) و برای T دو نشانه (ت، ط) و برای H دو نشانه (ح، ه) و... و استدلال می‌کنند که همین امر موجب می‌شود که همه بچه‌ها در «دیکته» نمره بیست یا صد نگیرند! همه این حرفها درست، ولی می‌پرسیم شما کدام خطی را می‌شناسید که صورت مکتوب و ملفوظ کلمات در آن یکسان باشد؟ اصولاً چرا در تعلیم زبانها، «دیکته» یا املاء درسی اساسی به‌شمار می‌آید؟ آیا این خود نشانه آن نیست که صورت مکتوب و ملفوظ کلمات در زبانها متفاوت است. اگر جز این بود، در درس «دیکته» همه شاگردان نمره ۲۰ یا ۱۰۰ می‌گرفتند. و از همه مهمتر از کسانی که نقائص خط فارسی را برمی‌شمرند و با تکیه بر آن به‌ضرورت تغییر خط فتوی می‌دهند باید پرسید، چه می‌فرمایید درباره همین زبان جهانگیر و بین‌المللی انگلیسی و خط آن که از جمله برای آوای «ش» نه فقط دو حرف را باید در پی هم نوشت (sh)، بلکه همین «ش» در خط انگلیسی به ۱۷ صورت دیگر به‌شرح زیر نیز کتابت می‌شود:

sh: c (organic), s (sugar), ch (machine), ci (special), sc (fascism), se (nauseous), sh (shy), si (emulsion), sk (ski), ss (tissue), ti (mation), chi (marchioness), psh (pshaw), sch (schist), sci (conscious), ssi (mission), chsi (fuchsia).

البته این امر اختصاصی به «ش» ندارد، آوای T به ده صورت، Z به ۹ صورت، K به ۱۵ صورت، F به ۵ صورت و... نوشته می‌شود، و از سوی دیگر تعداد حرفهایی که در کلمات انگلیسی نوشته می‌شوند و به تلفظ در نمی‌آیند نیز حد و حصری ندارد (مانند «و») در کلمات فارسی خواهر و خواب و خواست) که از آن جمله است حرف I که در کلمات زیر تلفظ نمی‌گردد: calm, talk, should, would. و یا در کلمه‌های who, ghost, pneumonia, knot, write, autumn که به ترتیب حرف p, k, w, n, w, h در آنها تلفظ نمی‌شود. این دو سه مورد را فقط به عنوان نمونه ذکر کردم. علاقه‌مندان می‌توانند به کتابهای لغت انگلیسی به انگلیسی مراجعه کنند و در مقدمه هر یک از آنها به تفاوت صورت ملفوظ و مکتوب کلمات در آن زبان پی ببرند.

آیا این پرسش هرگز به خاطر ما گذشته است که چرا انگلیسیان و امریکاییان با آن همه امکانات مالی و فنی و... که در اختیار دارند، هرگز به فکر تغییر خط خود

نیفتاده‌اند، ولی برخی از باسوادان ما گهگاه به پای خط فارسی می‌پیچند و همه کاسه کوزه‌های عقب‌ماندگی خود و ایران را بر سر آن می‌شکنند!<sup>۱۴</sup>

پیش از اتمام این بحث ذکر سه موضوع دیگر را نیز لازم می‌دانم:

نخست آن که تغییر خط در یک کشور — چه کاری درست باشد و چه نادرست، که به نظر بنده در مورد خط فارسی کاملاً غلط است — تنها کار یک رهبر مستبد و خودکامه است مثل استالین یا آتاتورک، نه کار رهبران عاقل و دموکرات، تا چه رسد به افراد یک‌لای قباپی که در دیار غربت به سر می‌برند. و در هفت آسمان یک ستاره ندارند.

دیگر آن که تغییر خط به‌طور کلی پیوند ادبی و علمی ما را با گذشته ما قطع می‌کند و از ما ملتی می‌سازد که گویی از زمان اعلام تغییر خط پا به‌عرصه وجود گذاشته‌ایم. اقدام استالین در تغییر خط تاجیکان تنها برای وصول بدین مقصود بود. او با تغییر خط، از تاجیکان فارسی‌زبان ملتی بی‌هویت ساخت و ارتباط آنان را با فارسی‌زبانان ایران و افغانستان و دیگر کشورها قطع کرد. اینک بعد از گذشت شصت هفتاد سال، تاجیکان درصدد برآمده‌اند خط فارسی را زنده کنند، چنان که در ترکیه آتاتورک نیز بازگشت به خط فارسی — عربی طرفدارانی فعال دارد.

سدیگر آن که نمی‌دانم چرا در کشور ما هر چند سال یک بار تغییر خط مورد بحث قرار می‌گیرد و پس از مدتی ناگهان به‌دست فراموشی سپرده می‌شود، دقیقاً به‌مانند برخی از بیماریها که پس از مدتی عود می‌کنند. تا آن‌جا که به یاد دارم سی سال پیش موضوع تغییر خط فارسی به‌صورت جدی در مجله‌های روشنفکر (مدیر: دکتر مصطفوی) و تهران مصور (مدیر: مهندس والا) و شاید چند روزنامه و مجله دیگر مطرح شد. خبرنگاران این مجله‌ها به سراغ افراد مختلف می‌رفتند و نظر آنها را درباره تغییر خط می‌پرسیدند و با عکس و تفصیلات آنها را به چاپ می‌سپردند. چنان که در چهار شماره مجله تهران مصور که امکان دسترسی به آنها را داشته‌ام، سیزده مقاله درباره این موضوع چاپ شده است.<sup>۱۵</sup> این‌گونه مجله‌ها در آن زمان تا آن‌جا پیش رفتند که مقاله کودکی ۱۲ ساله از همدان را در ضرورت تغییر خط فارسی، با عکس نویسنده نوجوان آن چاپ کردند (مجله روشنفکر). ولی این «بحث بزرگ تهران مصور» و دیگر مجله‌ها درباره تغییر خط ناگهان خاموش شد. چرا؟ نمی‌دانم. اما بار دیگر تا آن‌جا که نویسنده این سطور آگاه است در خارج از کشور، در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ دو تن به‌طرح مجدد آن پرداختند.<sup>۱۶</sup> باز حدود ده سالی به‌سکوت برگزار شد و بار دیگر چند تن برای تغییر یا اصلاح خط فارسی به‌میدان آمدند که به آنان اشاره کردم. گویی تمام مشکلات

ایران و هموطنان گرفتار ما در آن سرزمین حل شده است، و تنها کاری که برای سعادت و ترقی و تعالی ایران و ایرانیان باقی مانده همین تغییر خط است که این بار می‌خواهیم آن را در خارج از کشور و از راه دور — لابد با تکنولوژی پیشرفته — در ایران به مرحله اجرا درآوریم!

قبول ندارید که زبان و خط فارسی با این همه دوست، دیگر نیازی به دشمن ندارند؟ و اما، تدریس زبان و ادب فارسی در دانشگاههای خارج از جمله در امریکا — حداقل از یک جهت — کم و کاستیهایی چشمگیر دارد که به اجمال به آن نیز اشاره‌ای می‌کنم و این نوشته را به پایان می‌رسانم.

زبانهای مرده مثل فارسی باستان، اوستایی، سنسکریت، پهلوی، سغدی و... در دانشگاههای هر کشوری به زبان رسمی آن کشور تدریس می‌شوند چون قرن‌هاست که دیگر کسی به این زبانها نه سخن می‌گوید و نه چیزی می‌نویسد. پس فی‌المثل اگر دانشجویی بخواهد در آلمان به تحصیل زبانهای باستانی ایران بپردازد، استادان درباره این زبانها به زبان آلمانی درس می‌دهند و دانشجویان نیز تکالیف و مقاله‌های خود را به زبان آلمانی می‌نویسند و سرانجام هم رساله دکتری خود را به زبان آلمانی به رشته تحریر درمی‌آورند. و چنین است وضع تدریس هر یک از این زبانهای مرده در دانشگاههای انگلستان، امریکا، فرانسه، روسیه که درسها به ترتیب به زبان انگلیسی، فرانسه و روسی تدریس می‌شود نه به فارسی باستان، اوستایی، سنسکریت، پهلوی یا سغدی....

ولی حساب تدریس زبانهای زنده از این قاعده جداست. چنان که دانشجویان ایرانی و عرب و ترک و یا فرانسوی که می‌خواهند در یکی از دانشگاههای امریکا یا انگلستان به تحصیل زبان و ادبیات انگلیسی بپردازند، استادان آن رشته، تمام درسها را در طی دوران تحصیل دانشجویان به زبان انگلیسی تدریس می‌کنند، و دانشجویان غیر انگلیسی زبان نیز ناچارند پایه‌های دانشجویان انگلیسی‌زبان کار کنند، چون استادان با ضابطه واحدی درس می‌دهند و بین دانشجویان امریکایی و غیر امریکایی تفاوتی قائل نمی‌شوند. پس دانشجوی غیر امریکایی نیز به‌مانند دانشجوی امریکایی یا انگلیسی در طی دوره تحصیل، تکالیف و مقاله‌های خود را به زبان انگلیسی می‌نویسد و نیز رساله Ph.D. خود را. و چنین است وضع تحصیل زبان و ادبیات آلمانی، فرانسه، روسی، ایتالیایی... و به‌همین سبب است که فی‌المثل ایرانیانی که دارای درجه دکتری در زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاههای امریکا یا انگلستان هستند، قادرند به‌خوبی و روانی به زبان انگلیسی سخن بگویند، مقاله بنویسند، در کنفرانسها در بحثهای علمی به‌مانند خود

امریکاییان و انگلیسیان شرکت نمایند.

اما شیوه تدریس زبان و ادب فارسی، عربی و ترکی — که بی تردید از جمله زبانهای زنده دنیا بشمار می‌روند — در این دانشگاهها با شیوه تدریس زبانهای زنده اروپایی کاملاً متفاوت است. دانشجوی امریکایی که مایل است زبان و ادبیات فارسی بخواند، عموماً این کار را پس از دوره چهار ساله کالج آغاز می‌کند. یعنی در دوره فوق لیسانس که در رشته خاورمیانه یا خاور نزدیک یکی از دانشگاهها نام‌نویسی می‌نماید. این دانشجوی اگر در بین زبانهای شرقی زبان فارسی را به‌عنوان زبان اول برگزیند، باید یک زبان شرقی دیگر را نیز تحصیل کند (این امر در مورد رشته‌های عربی و ترکی نیز صادق است) و به‌جز آن، دو زبان زنده اروپایی (مانند فرانسه یا آلمانی) را هم باید به‌خوبی بیاموزد. از محاسن این شیوه تدریس تکیه بر تحصیل دو زبان شرقی و دو زبان زنده اروپایی است که دانشجوی را قادر می‌سازد علاوه بر آثاری که درباره فرهنگ ایران و زبان و ادب فارسی به‌زبان انگلیسی نوشته شده است، از مقاله‌ها و کتابهایی که به آن دو زبان اروپایی نیز نوشته شده است استفاده کند. آشنا شدن دانشجوی با مکتبهای جدید نقد ادبی و به‌طور کلی تحقیقات استادان اروپایی را نیز باید از محاسن این برنامه تحصیلی دانست. ولی مشکل اساسی آن است که دانشجوی امریکایی تمام این درسها را باید به‌زبان انگلیسی بخواند، و در طی دوران تحصیل خود تمام تکالیف درسی و مقاله‌ها و در پایان، رساله Ph.D. خود را درباره ادبیات فارسی و فرهنگ و تاریخ ایران به زبان انگلیسی بنویسد. این دانشجوی در تمام دوره تحصیل خود تنها چند درس را به‌زبان فارسی تحصیل می‌کند؛ عموماً در دو سال اول (هر سال دو نیمسال یا سه ترم)، هر هفته ۵ ساعت فارسی اول و دوم را می‌خواند تا با زبان فارسی آشنا شود و بلافاصله پس از گذراندن این دروس به تحصیل درسهای مربوط به متون ادبی فارسی معاصر یا کلاسیک می‌پردازد. استثناء در این چند درس است که دانشجوی متن فارسی می‌خواند و استاد در همین درسها هم بیشتر ناچار می‌شود توضیحات خود را به‌زبان انگلیسی بدهد، چون دانشجوی آن‌قدر فارسی نمی‌داند که استاد بتواند دقایق مربوط به کاربرد واژگان، دستور تاریخی زبان، مطالب مربوط به معانی و بیان، شیوه شاعری یا اسلوب نگارش نویسندگان را به‌زبان فارسی بیان کند. این است تفاوت اساسی شیوه تدریس زبانهای زنده اروپایی با شیوه تدریس چند زبان زنده آسیایی در دانشگاههای امریکا و دیگر کشورهای اروپایی (دانشگاههای هند و پاکستان و بنگلادش و کشمیر نیز بر طبق همین برنامه عمل می‌کنند). حاصل این کار، آن است که فارغ‌التحصیلان رشته زبان فارسی این

دانشگاهها به‌ندرت قادرند به زبانی که در آن به اخذ درجه دکتری (Ph.D.) نائل آمده‌اند مقاله‌ای بنویسند و یا در کنفرانسی به آن زبان سخنرانی کنند، مگر آن که پس از ختم تحصیل مدتی در ایران به پژوهش پرداخته باشند. مشکل اساسی شیوه تدریس زبان فارسی در دانشگاههای امریکا آن است که عموماً فارغ‌التحصیلان این رشته وقتی به تحقیق و تدریس مشغول می‌گردند، در مقاله‌ها و تألیفات خود عموماً به آثار خارجیان - نه ایرانیان - استناد می‌کنند، و در ترجمه یا نقد آثار ادبی فارسی نیز به سبب آن که حتی متنهای درجه اول فارسی را از آغاز تا انجام نزد استاد نخوانده‌اند، دچار اشتباهاتی نمایان می‌گردند در حالی که البته به خوبی با شیوه‌های نقد آثار ادبی آشنایی دارند.

چرا دانشگاههای امریکا و اروپا در تدریس زبانهای زنده اروپایی و آسیایی به‌دو شیوه کاملاً متفاوت عمل می‌کنند؟ آیا معتقدند زبانهای زنده اروپایی رنده‌تر از برخی از زبانهای زنده آسیایی است؟

به‌جز آنچه گفته شد، یک موضوع دیگر نیز در برخی از دانشگاههای امریکا - در آنچه به زبان و ادب فارسی مربوط می‌شود - گفتنی است و آن این است که چون امکانات مالی دانشگاهها به‌طور کلی درباره زبانهای شرقی محدود است و فی‌المثل نمی‌توانند برای تدریس مواد مختلف مربوط به فرهنگ و تاریخ و هنر ایران و ادبیات فارسی چند استاد استخدام کنند، در مواردی تدریس دوازده قرن ادبیات فارسی را کسانی عهده‌دار می‌گردند که خود در این رشته تحصیل نکرده‌اند.

آیا با ملاحظه مطالبی که از نظرتان گذشت با زنده‌یاد پرویز نادل خانلری هم‌صدا نمی‌شوید که: «زبان فارسی بیچاره به بد روزی افتاده است. باید برای رهایی او چاره‌ای جست...»؟

جلال متینی

#### یادداشتها:

- ۱ - پرویز نادل خانلری، «دفاع از زبان فارسی»، مجله سخن، دوره دوم، شماره اول (دی ۱۳۲۳)، ص ۱۰-۵.
- ۲ - خسرو بیات، «ایران دبیره، به‌جای «دین دبیره ساسانی» ابزار کارساز فرهیختن مردم ایران است»، مجله ره آورد لوس آنجلس، شماره ۳۰ (تابستان ۱۳۷۱) ص ۶۸-۷۵.
- ۳ - برهان ابن یوسف، «یادی از یک دختر پاک‌نهاد و هوشیار و ناکام ایرانی...»، ره آورد لوس آنجلس، شماره ۳۴ (تابستان و پاییز ۱۳۷۲)، ص ۲۶۲-۲۶۹.
- ۴ - ابوالقاسم پرتو، «گشت و گذاری در فلسفه»، ره آورد لوس آنجلس شماره ۳۵، (بهار ۱۳۷۳)، ص ۱۸-۲۷.
- ۵ - ابوالقاسم پرتو، «پذیرش و سپردگی (= تسلیم و توکل) در بینش ایرانی»، ره آورد لوس آنجلس، شماره ۳۶ (تابستان ۱۳۷۳)، ص ۶۸-۷۲.



- ۶ - منوچهر کاظمی، «الفبای نوین فارسی به نام الفبای کینی»، مونیخ، ۱۳۶۱/۱۹۸۳.
- ۷ - فصلنامه مهر، «هدف ما آموزش ساده‌ی خاندن و نوشتن زبان شیرین فارسی است»، بنیادگزار: دکتر مه‌م‌ود رزاییان، سردبیر: ابلفاسم پرتو (توضیح آن که در شماره‌های اخیر، سردبیر از مقام خوداستعفا داده است)، مدیر بازرگانی: مسعود سروت‌جو، شماره ۱ (فروردین ۱۳۷۲)، لوس انجلس. از این مجله تا کنون ۷ شماره منتشر گردیده است. دکتر رضائیان حداقل یکی دو سال پیش از نشر مجله مهر، مسأله تغییر خط را مطرح ساخته است.
- ۸ - خسرو بیات، رک. زیر نویس شماره ۲.
- ۹ - از جمله رک. ایران‌تایمز، شماره ۱۲۳۴، ۱۶ تیر ۱۳۷۴.
- ۱۰ - تهران مصور، شماره ۱۱۵۶ (۴ آبان ۱۳۴۴):
- خان ملک ساسانی: «من نمی‌دانم در شرایط موجود کشور ما که تلاشی برای باسواد کردن هرچه بیشتر طبقات مختلف مردم در جریان است چه اصراری است که خط عوض شود و مشکلی بر مشکلات فعلی افزوده گردد. حتی ترکها هم که خط خودشان را عوض کرده‌اند از آن بهره‌ای نبرده‌اند»؛ دکتر بهرام فروشی، زبان‌شناس: «خط فارسی از کاملترین خطوط فوتبیک دنیا است»؛ ذبیح بهروز: «... به محض آن که اطلاع حاصل کرد که باید در موضوع تغییر خط فارسی اظهار نظر کند با لحنی آمرانه گفت: خواهش می‌کنم بنویسید: بهروز می‌گوید من با تغییر خط مخالفم...».
- تهران مصور، شماره ۱۱۵۹ (۲۸ آبان ۱۳۴۴):
- دکتر خسرو فرشیدورد: «خط لاتین از ناقص‌ترین خطهاست. حتی از نظر اقتصادی هم سرمایه‌گذاری برای برگرداندن کتابها به خط جدید به صلاح ما نیست»؛ مهندس محمود دهناد: «اگر تغییر خط اجباری شود عقیده کسی را نخواهند پرسید»؛ جواد عامری: تغییر خط خرجی ندارد. تجدید چاپ کتب و دواوین بزرگ به خط جدید لازم نیست زیرا زبان عوض نمی‌شود»؛ خسرو آزادی: «فارسی زبانان جهان تغییر خط را به آسانی نمی‌پذیرند. همه مشکلات بی‌فرهنگی ما به علت از راست به چپ نوشتن نیست!».
- تهران مصور، شماره ۱۱۶۰ (۵ آذر ۱۳۴۴):
- مسعود رجب‌نیا: «خط کنونی فارسی، چون پالهنگی بر گرده ملت ایران است»؛ محمد جواد نصیری: «اصلاح خط غیر از تغییر خط است»؛ دکتر جعفر شمار: «تفسیر خط یعنی هرج و مرج و بلاکنلیفی! خطر الفبای لاتین در کجاست و چه اشکالاتی از آن ناشی می‌شود؟»؛ ج. اعلانی: «به‌جای حروف لاتین حروف ارنی و گرجی را انتخاب کنیم»؛ عبدالغفور ضیائی: «ما نباید مانند کلاغ راه رفتن خود را فراموش کنیم».
- تهران مصور، شماره ۱۱۶۱ (۱۳ آذر ۱۳۴۴):
- سید ضیاءالدین طباطبائی (مصاحبه با سیده): «کلیسا و مسیحیت از روی لجاج و عناد با خط عربی مخالفند».
- ۱۱ - در سال ۱۳۶۱ منوچهر کاظمی با ارائه «الفبای کینی» رک. زیرنویس شماره ۶، و در سال ۱۳۶۲ اسمعیل پوروالی در مقاله‌ای در مجله روزگارنو، پاریس.

پایان